

می پرسی

اشاره

به یادداشتهای قدیمی نگاه می‌کردم. مطلبی را دیدم که هفت سال پیش برای مجله روزگار نو، چاپ پاریس به مدیریت مرحوم اسماعیل پوروالی نوشته بودم. پس از خواندن خبری در روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز، در دوباره خوانی مطلب دیدم که یک نوع رجز خوانی مستانه کرده‌ام که حضور ما را در درازنای تاریخ بیاد می‌آورد و حیف است که خوانندگان یادداشتهای بی تاریخ آن را نخوانند. به این جهت، فارغ از های و هوی روز و تاریخ، این یادداشت ماقبل تاریخ را در پیشاپیش یادداشتهای دیگر می‌آورم.

به خانم ژاله اصفهانی شاعره گرامی که سی و اندی سال پیش در دفتر «زنده‌رود» چاپ مسکو، برای من که هنوز وطنی داشتم بی‌وطنی را معنی کرد.

می‌پرسی از من
اهل کجاییم؟...

من کولی‌ام، من دوره‌گردم،
پرورده‌اندوه و دردم.

•••

با پرسش اهل کجایی؟
کردی مرا بیدار ازین خواب طلایی
افتادم از بام بلند آرزوها
در پای دیوار حقیقت

•••

می‌پرسی از من
اهل کجاییم؟
از سرزمین فقر و ثروت،
از دامن پر سبزه البرز کوهم،
از ساحل زاینده‌رود پر شکوهم،
از کاخهای باستان تخت جمشید.

•••

می‌پرسی از من
اهل کجاییم؟
از سرزمین شعر و عشق و آفتابم،
از کشور پیکار و امید و عذابم،
از سنگر قربانیان انقلابم.

•••

در انتظاری تشنه سوزد چشم‌هایم
می‌دانی اکنون
اهل کجاییم؟

ژاله اصفهانی